

یادداشت

کارگاه ترجمه و ویرایش:

نقدی بر یک ترجمه

O شهرام اقبال زاده (رازآور)

کار می‌آید. مترجم باید بکوشد با توجه به آزموده‌ها و تجارب سایر فرهنگ‌ها [در زمینه ترجمه]، تجربه و الگویی طبیعی بیافریند.^۱ آشکار است که منظور خانم بسنت، از طبیعی بودن ترجمه، طبیعی به نظر آمدن زبان و بیان در فرهنگ مقصد است؛ امری که شاید بدیهی و روشن به نظر برسد، اما در عمل چنین نیست، به ویژه در ترجمه ادبی؛ زیرا که «ترجمه همواره بی‌نهایت دشوار و طاقت‌سوز است»^۲ و «اشتباه مهلکی است چنان‌چه بپنداریم که ترجمه، نوعی فعالیت برده‌وار و کورکورانه است و مترجم فقط به یک واژه‌نامه و حداقلی از دانش زبان، برای باز تولید چیزی [به نام متن] نیاز دارد. باید تأکید کنم. ترجمه قطعاً نوعی بازآفرینی خلاق است.»^۳ (تأکید از مترجم است - رازآور). وی درباره اهمیت ترجمه ادبی، چنین می‌گوید: «ترجمه می‌تواند به عنوان نیرویی عظیم و قاطع، در شکل دادن ادبیات، ایفای نقش کند... اگر ترجمه نبود، شما به غزل‌های شکسپیر دسترسی نداشتید.»^۴

او در مورد مبنای نظری آن چه طرح کرده، می‌افزاید: «رویکرد [نظری] ما در [دانشگاه] وارویک، ترکیب ترجمه و فرهنگ است... ترجمه نیازمند آن است که در بافت فرهنگی مورد توجه قرار گیرد، در حالی که برخی از صاحب‌نظران و یا دانشگاه‌ها مایلند که به ترجمه، از منظر زبانی بنگرند.»^۵ در صورتی که «ما باید در ترجمه، به سنت‌ها [ی فرهنگی] خود توجه داشته باشیم.»^۶ گذشته از مترجمانی که زیر لوای «امانت‌داری» و «وفاداری»، به ترجمه واژه به واژه و انتقال مکانیکی جملات می‌پردازند، وجود ویراستارانی که آشکارا می‌گویند، «مترجم فقط

ترجمه‌ای برای بررسی به دستم رسید و هنگامی که نام نویسنده برجسته آلمانی و دوست مترجم را روی جلد کتاب دیدم که آشنایی‌ام با او به سال ۱۳۵۴ برمی‌گردد، خوشحال شدم. باید بگویم که انتخاب مترجم، خوب و آگاهانه بود و کتاب مورد نظر، در زمان انتشار، جایزه بهترین کتاب نوجوان را نیز نصیب خود کرد، اما این خوشحالی دیری نپایید. زیرا ترجمه نه فقط زیبایی‌های زبانی اثر را تا حد زیادی تباہ کرده بود، بلکه پُر از اشتباهات آشکار در نگارش زبان فارسی بود. با وجود آن که اصل اثر آلمانی بود و نگارنده بیش از دو سه جمله روزمره، آن هم به صورت شفاهی، آلمانی نمی‌داند، خطاها آشکار و نظرگیر بود.

البته، بایسته آن بود فردی که به زبان آلمانی تسلط کافی دارد، بر ترجمه چنین اثری نقد می‌نوشت. با وجود این، به نظر می‌رسد که نقد نابسندۀ این جانب نیز دست کم از جنبه نگارش و ویرایش، برای مترجمان جوان، نکات آموزنده‌ای دربر داشته باشد.

خانم سوزان بسنت (Susan Bassnett)، استاد دانشگاه وارویک (Warwick) انگلستان، در حاشیه یک سمینار بین‌المللی، در مصاحبه‌ای با عنوان «ترجمه شکلی از گفت و گو» (Translation as a Form of Negotiation) می‌گوید: «ترجمه سر به سر گفت و گوست؛ گفت‌وگویی است میان دنیای اصلی نویسنده و دنیای خواننده»^۷ و می‌افزاید: «قواعد گوناگونی برای ترجمه وجود دارد که در هر فرهنگ و هر زمان، به گونه‌ای به

چندی پیش، در یک ماهنامه ادبی، خواندم که یک شاعره ایرانی مقیم اتریش، به عنوان بهترین شاعر سال ۲۰۰۱ اتریش، برگزیده شده است. گذشته از هر موضوعی، دلپذیری این خبر، آن است که یک زن ایرانی، بدان پایه از تسلط زبانی و زیبایی بیانی رسیده است که توانسته در سرایش شعر به زبانی بیگانه، گوی سبقت را از شاعران بومی اتریش برآید. با تمام این‌ها، فریاد این شاعر افتخارآفرین، از دست مترجمان هموطنش بلند است و درباره آن‌ها چنین اظهارنظر می‌کند:

«ترجمه‌ها اصلاً خوب نیست... کارهای‌شان هم در تیراژهای بالا به فروش می‌رسد. [اما] حتی از نظر دستور زبان فارسی هم اشکالات زیادی دارند.

با این اصطلاحات نامأنوس که به زبان فارسی وارد می‌شود، با آن که به سبب تدریس، هرگز از زبان فارسی دور نبوده‌ام - احساس می‌کنم این زبان دارد برایم غریبه می‌شود.»^۸ هنگامی که بزرگسالی مسلط به ادبیات فارسی و ادبیات جهان، فغانش از خواندن متن‌های ترجمه ادبیات بزرگسالان، چنین بلند می‌شود، به راستی کودک یا نوجوان بی‌پناه ما از دست ترجمه‌های شکسته بسته و مغلوط و مخدوش، باید به کی و کجا پناه ببرد؟ البته، جای شکرش باقی است که چه در ادبیات بزرگسال و چه کودک و نوجوان، هستند مترجمانی که مایه آبروی ادبیات این کشورند و با آگاهی و فرهیختگی، چه در انتخاب کتاب‌ها و چه در ترجمه آثار، خلاقیت و توانایی خود را نمایان می‌کنند که وجودشان مغتنم و کارشان دست‌مربزاد دارد.

نشیایی و همبستگی

همبستگی بی‌وقفه

یک حمال است» و حتی «یک مرده شور است و کاری به باری که به او داده‌اند و یا خیر و شر مرده ندارد، بلکه وظیفه‌اش «فقط شستن مرده است»، بر وخامت اوضاع، بیش از پیش می‌افزاید. چنین ویراستارانی، نگارنده را به یاد لطیفه‌ای می‌اندازند که فردی دچار ایست قلبی می‌شود و پزشک عجول و بی‌توجه، گواهی فوت وی را صادر می‌کند، اما هنگام خاک‌سپاری، ناگهان بر اثر شوک وارده، از جا برمی‌خیزد و همه عزاداران پا به فرار می‌گذارند. در این بین، گورکن وظیفه‌شناس، فریادزنان، آن‌ها را فرامی‌خواند تا شاهد تمام کار ناتمام باشند و می‌گوید: «برگردید! نترسید! با بیل زدم کشتمش!!» آری، چنین ویراستارانی تمه روح و زیبایی اثر ادبی را با نگاه خشک به اثر، در کالبد نیمه‌جان ترجمه‌های مخدوش، واقعاً می‌کشند. البته این جا، قلم، جای بیل گورکن را گرفته است! پروفیسور پیوتر کوهیچاک (Kuhiwezak) (Pioter)، استاد دانشگاه وارویک نیز مقاله‌ای با عنوان «یک ترجمه خوب، یک متن ادبی خوب است» (A Good Translation is A Good Literary Text) بر آن است که «ترجمه خوب، متنی است که فرآیند بومی کردن را از سر گذرانده و مورد پذیرش [جامعه مقصد] قرار گرفته باشد... این متن را دیگر نمی‌توان متنی بیگانه به شمار آورد؛ زیرا وارد چارچوب عرف‌های [فرهنگی] شده و در مدار فرهنگ مقصد قرار گرفته است».^۹

در همین راستا، علی صلح‌جو، از ویراستاران خبره و کار کشته‌ای ایرانی که عمری را چه در زمینه مسایل نظری و چه در عرصه عملی ترجمه گذرانده، به درستی تصریح می‌کند: «تعدیلات زبانی - بلاغی در جریان ترجمه اجباری است؛ چرا

که گفتمان‌ها در فرهنگ‌های متفاوت، بسته به درجه دوری و نزدیکی آن‌ها از هم، با یکدیگر تفاوت دارند. تحمیل ساختار گفتمانی یک زبان به زبان دیگر، به پیدایش متن منجر نخواهد شد و چیزی که متن نباشد، به طور کامل درک نخواهد شد. [به همین دلیل] است که «نوشته» - صرف‌نظر از قدرت و ضعفش - اصولاً به موجودیت متن نزدیک‌تر است تا «ترجمه»^{۱۰} همین صاحب‌نظر می‌افزاید: «غربی‌ها نیز خود در جریان ترجمه از زبان‌های دیگر، بر حسب تفاوت‌های فرهنگی، این تعدیلات را انجام داده و می‌دهند.»^{۱۱} و «ترجمه» در ذات خود، انتقال تعدیل شده است. از لحاظ نظری، هم چنین در عمل، هیچ ترجمه‌ای عیناً اصل نیست. مسئله تنها بر سر درجه تعدیل است. کسانی که با تعدیل در ترجمه مخالفت می‌کنند، معمولاً توجه ندارند که ترجمه‌های خودشان و یا ترجمه‌های تعدیل نشده، به زعم آن‌ها، پر از تعدیلات واژگانی، نحوی و معنایی اجتناب‌ناپذیر است. آن‌ها این تعدیلات نامحسوس را نمی‌بینند و به عبارت دیگر، آن‌ها را می‌پذیرند، اما اگر این تعدیلات قدری بیشتر - یا کم‌تر - شود، واکنش منفی نشان می‌دهند. این گونه افراد، نسبت ذاتی مسئله را درک نمی‌کنند و در واقع، نمی‌دانند همان ترجمه‌ای که برای ایشان مطلوب است، برای عده‌ای بیش از حد تعدیل شده و برای عده‌ای دیگر، به حد لازم تعدیل نشده است.»^{۱۲}

و سپس ترجمه مکانیکی و وفاداری اکید واژگانی را «ترجمه صوری» می‌داند و می‌نویسد: «ترجمه صوری، به صورت کلمه وفادار می‌ماند و

در این ترجمه، کلمه هرگز از قالب صوری خودش خارج نمی‌شود و طبیعی است که در چنین ترجمه‌ای هیچ نوع تعدیل زبانی صورت نمی‌گیرد.» اکنون و این‌جا به یکی از این گونه ترجمه‌ها با هم نگاهی می‌اندازیم.

نظر به این که ترجمه یاد شده، هنوز منتشر نشده است، از ذکر نام داستان، نویسنده و مترجم خودداری می‌شود.

۱- در صفحه ۳۳ دست‌نویس ترجمه آمده است: [از] دهکده‌های کنار ساحل... به شهر می‌آیند و این جا مخلوط می‌شوند». آشکار است که انسان‌ها «شیر و موز» و یا «هویج بستنی» نیستند که با هم «مخلوط شوند»، بلکه انسان‌ها با هم «اختلاط»، «معاشرت» و یا «آمیزش می‌کنند».

۲- این روزها ولگردها، دزدها و کلاه‌بردارها زیاد شده‌اند. آن‌ها مواظب ثروتمندان هستند. من مخالف استفاده از ثروتمندان نیستم.» معمولاً در زبان فارسی، «مواظبت» بار مثبت دارد و در این جا «مواظبت» باید به «زیر نظر گرفتن» ثروتمندان ترجمه می‌شد؛ زیرا «دزدها و ولگردها می‌خواهند از ثروت آن‌ها استفاده کنند و نمی‌خواهند از خود ثروتمندان استفاده کنند». می‌بینید که وفاداری اکید واژگانی، جملات نارسا و مخدوش را در زبان مقصد، رقم زده و به انتقال مکانیکی واژگان پرداخته است. در حالی که صورت درست این جمله می‌تواند چنین باشد: «آن‌ها ثروتمندان را زیر نظر گرفته‌اند، من هم مخالف استفاده از ثروت ثروتمندان نیستم.»

۳- «خوزه پنجاه و شش سال داشت. کم و

بیش پنجاه سال تو شهر زندگی می‌کرد». من نمی‌دانم در زبان آلمانی، «کم و بیش» چه می‌شود، اما به انگلیسی *More or Less* می‌گویند که متن در این صورت، باید چنین ترجمه شود: «خوزه پنجاه و شش سال داشت که حدود پنجاه سالش را در شهر گذرانده بود.»

۴- «... تقریباً تو را نشناختم». که معمولاً در فارسی، گفته می‌شود: «به زحمت تو را شناختم».

۵- «من این نوع رقص را بلد نیستم، پیش ما طور دیگری می‌رقصند».

در فارسی ساده و روان می‌گوییم یا می‌نویسیم «در منطقه ما»، یا «طرف‌های ما طور دیگری می‌رقصند» و نه «پیش ما...»

۶- «توی اتاق ما غیر از دو تا تختخواب و یک میز و دو تا صندلی، میبل دیگری نبود.» «میبل دیگری» در این جا هم چون «ضمیر اشاره» عمل می‌کند و در ترجمه به گونه‌ای آمده که گویا «تختخواب، میز و صندلی» نیز «میبل» هستند و به جز این «میبل‌ها»، «میبل دیگری» در اتاق وجود ندارد که احتمال دارد در متن آلمانی، منظور نویسنده، آن بوده باشد که «در اتاق، به جز تختخواب و یک میز و دو صندلی، از میبل اثری نبود» و یا اگر در زبان آلمانی نیز هم چون انگلیسی *Furniture*، علاوه بر مبلمان، معنای «اثاثیه» بدهد، جمله می‌تواند بدین صورت ترجمه شود: «در اتاق، به جز تختخواب و یک میز و دو صندلی، اثاثیه دیگری نبود»

۷- «برای هر ساعت کارمزد می‌گرفت.» در فارسی، معمولاً می‌نویسیم: «او ساعتی کارمزد می‌گرفت.»

۸- «بچه کوچک را با شدت از کنار لگن دور می‌کرد.»

که احتمالاً با توجه به سن و سال بچه (یکی دو ساله)، منظور نویسنده آلمانی، چنین می‌تواند باشد: «طفلک را با تندخویی از لگن دور می‌کرد.»

۹- «صرفه‌جو بود... کم و بیش برای خود چیزی تهیه نمی‌کرد.»

که ترجمه درست، چنین است: «صرفه‌جو بود. کم‌تر چیزی برای خودش تهیه می‌کرد [می‌خرید].»

۱۰- «حقوق بازنشستگی اندکی دریافت می‌کرد که اگر چه برای مردن کافی بود، اما برای زندگی کافی نبود.»

ترجمه سراسرست و روان از این عبارت مخدوش، چنین می‌تواند باشد:

«حقوق بازنشستگی بسیار کمی، در حد بخور و نمیر می‌گرفت.» اما اگر بخواهیم خیلی مقید و وفادار ترجمه کنیم، باز باید بنویسیم: «حقوق بازنشستگی بسیار کمی می‌گرفت که کفاف زندگی‌اش را نمی‌داد و فقط به درد مردن می‌خورد.»

۱۱- «سرخ‌پوست کوچکی بود، با چشمان تنگ و بینی بزرگ و پشت تیز»

راستش هر چقدر تلاش کردم بفهم «پشت تیز»، چگونه «پشتی» است، نفهمیدم!

۱۲- «تو محله، مرد قابل توجهی به حساب می‌آمد.»

به فارسی روان و ساده می‌گوییم، «توی محله، برای خودش کسی بود» یا «کسی به حساب می‌آمد.»

۱۳- «رادیوی دست دومی که نو نبود» معلوم است که رادیوی «دست دوم»، «نو» نمی‌تواند باشد و احتمالاً نویسنده آلمانی، نوشته است: «رادیوی دست دومی که چندان نو نبود.»

۱۴- رافائلا گفت: «هر چه تو بخواهی، مدتی همراهت بوده‌اند، هر انگشتی نیستند.» در این جا دیگر براساس نظریه «امانت‌داری»، اوج «وفاداری» به متن مبدأ به چشم می‌آید!

برای مزید اطلاع خوانندگان محترم، این گفت‌وگو بین زن و شوهر در می‌گیرد؛ یعنی هنگامی که انگشتان مرد در کارخانه قطع شده و آن را همراه خود به منزل آورده است و نمی‌داند با آن چه کند. آیا آن را دور بیندازد یا نه؟ و همسرش در گفت‌وگویی عاطفی می‌گوید: «نظر، نظر توست، اما این‌ها انگشتان بیگانه که نیستند، بلکه انگشتان خود توست.»

بی‌شک، هیچ فارسی زبانی در این مورد نمی‌گوید «این‌ها هر انگشتی نیستند.»

۱۵- «کم و بیش هر ثروتمندی یک باغبان لازم دارد؛ چون خودشان در باغ کار نمی‌کنند.» ترجمه روان فارسی، چنین می‌تواند باشد: «بالاخره هر ثروتمندی به یک باغبان احتیاج دارد» یا دست کم هر ثروتمندی یک باغبان لازم دارد...»

۱۶- «گریه‌اش را تمام کرد و سعی کرد واقعاً یک آدم کمابیش بزرگسال باشد.»

آشکار است که نوجوانی ۸-۹ ساله، هر چقدر هم «سعی کند»، نمی‌تواند «واقعاً یک آدم کمابیش بزرگسال باشد!» یک نوجوان عاقل و تیزهوش، حداکثر می‌تواند «مثل یک بزرگسال رفتار کند.» پس ترجمه درست، بدین ترتیب می‌تواند باشد: «سعی کرد واقعاً مثل یک بزرگسال رفتار کند.»

۱۷- «همه وحشت داشتند که از طرف او، مورد سرقت قرار بگیرند.»

ترجمه درست: «همه می‌ترسیدند که او چیزی از آن‌ها بدزد.»

۱۸- «تا خرخره دعا کردیم.»

این دیگر شاهکار «امانت‌داری در ترجمه» است! در فرهنگ و زبان ما «تا خرخره می‌خورند» [البته، اگر داشته باشند یا دست‌شان به غذا برسد!] اما «با همه وجودشان دعا می‌کنند» یا «از صمیم

قلب دعا می‌کنند». پس ترجمه درست، چنین است: «با همه وجودمان [از ته دل] دعا کردیم.»

۱۹- «وقتی یک موز یا یک گلابی توی دست می‌گرفت، خیلی به خود سفارش می‌کرد که آن را نخورد.»

روشن است آدمی فقیر و گرسنه، برای آن که بتواند چیزی را که «به دستش رسیده»، نخورد و آن را برای افراد خانواده‌اش نگهدارد، به خودش «سفارش نمی‌کند»، بلکه به خودش «نهیب می‌زند». پس ترجمه صحیح، چنین می‌تواند باشد: «وقتی یک موز یا گلابی دستش می‌رسید، خیلی به خودش نهیب می‌زد تا آن را نخورد.»

سفارش را دیگری به آدم می‌کند و نهیب را انسان به خود می‌زند!

۲۰- معمولاً «خوزیتو، ارنستو و کوزمه را هنگام خوردن غنایم دستگیر می‌کرد.»

روشن است که بچه‌های یک خانواده فقیر، قانوناً و عملاً نمی‌توانند برادر و خواهر خود و یا هیچ فرد دیگری را «دستگیر کنند» بلکه هنگام «خوردن پنهانی قوت لایموت روزانه» می‌توانند «مچ همدیگر را بگیرند». پس ترجمه درست، چنین است: «معمولاً خوزیتو، مچ ارنستو و کوزمه را هنگام خوردن [یواشکی یا دزدکی] غنایم، می‌گرفت.»

در پایان، باید گفته آید که نگارنده، بر آن است که مترجم نمی‌تواند به دلخواه، واژه یا عبارتی را از هیچ متنی کم و یا به آن اضافه کند؛ مگر در تنگناها و بنا به ضرورت و برای انتقال مفهوم، تصویر، عاطفه و ویژگی‌های متن مبدأ و با توجه به هر دو فرهنگ مبدأ و مقصد. در ترجمه ادبی، باید کوشید حداکثر وفاداری و امانت‌داری ممکن به عمل آید؛ زیرا پیام جز از راه صورت حاصل نمی‌شود.»

می‌توان چنین استدلال کرد که اگر صورت «به درستی» منتقل شود، پیام مطلوب، به دست خواهد آمد.

پی‌نوشتها:

۱- ناهید باقری، «بهترین شاعر سال ۲۰۰۱ اتریش»، ماهنامه ادبی پروین، تیر و مرداد ۱۳۸۱ - شماره پنجم و ششم، صفحه ۱۲۰.

۲- ۱۸۴-۱۸۱ LITERATURE AND CULTURE, P

۳- Ibid

۴- Ibid

۵- Ibid

۶- Ibid

۷- Ibid

۸- Ibid

۹- Ibid, p ۱۵-۲۱۴

۱۰- گفت‌مان و ترجمه، صفحه ۳۷.

۱۱- همان منبع، صفحات ۶۰-۵۸.

۱۲- همان منبع، صفحات ۶۰-۵۸.